

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

مهرداد آهنگر  
۱۵ اکتوبر ۲۰۱۶

## ایرج مصداقی؛ تنها "شهید زنده پژواک شهداء" یا ...

۱

در مورد نوشته های اخیر جناب مصداقی: "[فراز](#)" و "[رها](#)" [جدیدترین قربانیان "قتل های زنجیره ای"](#) و "[مشارکت](#)  
[فرقه ای رجوی](#)" در زمینه سازی قتل "[فراز](#)" و "[رها](#)" - [نقل های قول در این نوشته ویراستاری نشده است- پورتال]

خیلی چیزها می توان گفت و نوشت که الان در حوصله من نیست.

به هر رو، چند نکته برایم جالب آمد و مایلم که در مورد آن بنویسم.

هنگامی که اولین بار تیتیر این نوشته ها را دیدم، و اولین نکته ای که ذهن مرا به خود مشغول کرد واژه "جدیدترین قربانیان" قتل های زنجیره ای" است. به خودم گفتم که حتماً باید خبر جدیدی از کسان دیگری که در پروژه "قتل های زنجیره ای" وزارت اطلاعات کشته شده اند، و تا به حال کسی از آن اطلاعی نداشته است، باشد. به زودی متوجه شدم که چنین خبری نیست و گول خورده ام.

تمامی افرادی که مسایل سیاسی ایران را دنبال می کنند به خوبی می دانند که ترمینولوژی و اصطلاح "قتل های زنجیره ای" به کشتار وزارت اطلاعات، که به طور عمده از اعضای "کانون نویسندگان ایران" بود، هم چون محمد جعفر پوپنده و محمد مختاری، در دوره خاصی اطلاق می شود و نه هر قتل و جنایتی که توسط آنان انجام می گیرد. از آن زمان تا به حال، صدها نفر دیگر به دست نیروهای وزارت اطلاعات ایران کشته شده اند، ولی این به معنای آن نیست که ما قتل آنان را جزو "قتل های زنجیره ای" حساب کنیم و این گونه از آن نام ببریم. می شود از آن به عنوان "قتل های مشابه" قتل های زنجیره ای" نام برد، ولی نه جور دیگر.

این رسم پسندیده ای نیست. به کارگیری این روش، چه آگاهانه و چه ناآگاهانه، واقعه ترورهای "قتل های زنجیره ای" واقعی را لوٹ می کند. همان طور که گفتم، استفاده از این ترم فقط و فقط نشانگر یک واقعه ویژه می باشد و به همین منظور، اپوزیسیون انقلابی و مترقی ایرانی، به عمد، از آن در جای دیگری استفاده نکرده است.

اما، به گمان من، برای جناب مصداقی هیچ یک از این ها مهم نیست. هدف وسیله را توجیه می کند. ایشان دقیقاً می دانسته که چه تیتیری را دارد انتخاب می کند و آگاهانه سعی داشته که تعداد مخاطب خود را با جار و جنجال زیاد کند.

اصولاً، جناب آقای مصداقی همه کارش با هو و جنجال و هیاهو همراه می باشد. این شیوه می تواند در برخی موارد کار کند، ولی اتفاقاً، و از بخت بد ایشان، در بیشتر موارد، کارساز نیست.

\* \* \* \*

نکته برجسته بعدی برای من، اتفاقاً آخرین پاراگراف، در آخرین صفحه نوشته دوم ایشان در این رابطه، در ص ۵۰ می باشد. آن جا که می گوید: "حجت بر تمامی اعضا و هواداران "فرقه رجوی" و "شورای ملی مقاومت" کذایی تمام است. با وجود اسناد و مدارک بالا هرگونه همکاری و همیاری با این "فرقه"، دست داشتن در خون و رنج مردم ایران است." البته، به نظر بنده، در این لیست نباید جایگاه هتاکان، سینه چاکان، جیره خواران، مجیزگویان و مواجب بگیران را نیز از قلم انداخت و فراموش کرد.

یک سؤال خیلی ساده: چرا طی بیش از سه دهه گذشته "حجت" بر آنان تمام نشده بود و تاریخ اتمام "حجت" بر آنان تنها از روز نوشتن مقاله ایرج مصداقی شروع می شود؟! نکنه برای این که دامن خود جناب مصداقی را هم می گیرد؟! تا هفته پیش، همکاری و همگامی با "فرقه رجوی" و "شورای ملی مقاومت" کذائی از نظر جناب مصداقی هیچ اشکالی نداشت ولی یهو این هفته مترادف "دست داشتن در خون و رنج مردم ایران است". شرم یک احساس انقلابی ست که در خیلی ها نمی توان یافت.

به ادعای آقای ایرج مصداقی، و در ترازوی عدالت ایشان، برآورد عمل کرد سازمان مجاهدین، حداقل در طی بیش از سه دهه گذشته تا هفته پیش، کفه را به طرف سازمان مجاهدین سنگین تر می کرده است، ولی از هفته پیش ورق برگشته است.

این ادعا به مانند این می ماند که جناب مصداقی ادعا کند که: حمایت بی قید و شرط سازمان مجاهدین از رژیم جمهوری ننگین اسلامی، از روز ۲۲ بهمن [دلو] ۱۳۵۷ تا ۳۰ خرداد [جوزا] ۱۳۶۰ و تلاش فقط در راستای سهم شدن در قدرت سیاسی؛ اقدام کودکانه برای کودتا به منظور به دست گیری منحصری قدرت که به کشته و زندانی شدن هزاران نفر انجامید؛ فرار رهبری و تمامی اعضا از کشور و "به امان خدا ول کردن" خیل هواداران از همه جا بی خبر، ناآماده و بی دفاع؛ تلاش ناکام مجدد برای اقدام به یک کودتای جدید، این بار به امید بنی صدر، لیبرال ها و ارتش ضدانقلابی از طریق امضای "میثاق" و تشکیل "شورای ملی مقاومت"؛ مزدوری مستقیم، بلاواسطه و جان نثاری خالصانه برای سالیان برای صدام حسین تا حد شرکت در سرکوب نیروهای به پا خاسته عراقی علیه صدام حسین و تبدیل شدن به بخشی از ماشین جنگی صدام حسین تا زمان سرنگونی او؛ به راه انداختن سیرک "انقلاب ایدئولوژیک" و سرکوب بی سابقه زنان در تشکیلات؛ زندانی و شکنجه صدها نفر از افراد خودی به بهانه یافتن نفوذی در تشکیلات که احتمالاً کشته هائی نیز داشته است؛ سرکوب عنان گسیخته و جنایتکارانه هر نوع مخالفت با رهبری؛ ربودن و یا فریب صدها نفر از ایرانیان از کشورهای دیگر و بردن آنان به عراق، و نگه داشتن آنان در آن جا به زور اسلحه و شکنجه؛ تحویل ناراضیان سیاسی به صدام حسین برای زندان شدن در ابوغریب و برای مبادله اسرای صدام حسین با رژیم جمهوری اسلامی؛ بردن ناراضیان به سر مرزهای ایران و عراق و وادار کردن آنان به عبور از منطقه مین گذاری شده؛ انجام عملیات تروریستی سفارشی، به طور مثال ترور "صیاد شیرازی"؛ جعل کردن و ساختن سازمان های سیاسی قلابی که به نقد در ایران موجود بودند به منظور این که در اذهان این طور وانمود شود که سازمان های اصلی طرفدار ایشان می باشند؛ هم کاری با سیاه ترین نیروهای امنیتی و سرکوب گر در سطح جهان؛ به کار گیری کودکان زیر ۱۸ سال در ارتش و در عملیات انتحاری؛ یک بار دیگر تلاش احمقانه برای کودتا، این بار به اسم عملیات "فروغ جاویدن"، و به میدان آوردن تعداد زیادی از افراد از اروپا و امریکا که حتی تفنگ بادی هم بلد نبودند شلیک کنند، که دوباره منجر به

کشته و زخمی شدن چندین هزار نفر انجامید؛ وادار به خودسوزی کردن افراد؛ لجن پراکنی، پاپوش دوزی و درست کردن شایعه علیه هر کسی که کوچک ترین اختلافی تا به حال با آنان داشته است؛ دفاع از و احتمالاً همکاری با نیروهای ارتجاعی منطقه هم چون داعش؛ مزدوری و جاسوسی برای هر کس، که آخرین نمونه آن آل سعود می باشد؛ و صدها نمونه دیگر که می توان به این لیست بسیار اجمالی اضافه کرد، که جناب آقای مصدقی از تمامی ی این مسایل سال هاست که باخبر می باشند، برای اتمام "حجت" کافی تشخیص داده نشده است.

با تمامی ی این تفصیل، تنها بعد از کشته شدن "رها" و ارائه چند کپی / پیست [copy / paste] از چت های او، آقای ایرج مصدقی فتوا می دهند که ای مردم چه غافل نشسته اید که: " با وجود اسناد و مدارک بالا هرگونه همکاری و همیاری با این "فرقه"، دست داشتن در خون و رنج مردم ایران است."

من همین جا خیلی دوستانه به آقای ایرج مصدقی می گویم که این ترازو را به ایشان انداخته اند. اگر جای شما بودم، حتی به فکر برگرداندن و پس گرفتن پولش هم نمی رفتم. یک ضرب می بایستی آن را ببندازید در سطل آشغال. متأسفانه، جناب مصدقی بیش از ۳۰ سال است که دیر تشریف آورده اند و هرگز حاضر نیستند دل از ترازوی خود بکنند.

شیوه تاریخ نگاری جناب مصدقی خیلی جالب است. تاریخ و وقایع فقط از منظر مواضع مشعشع ایشان شروع و پایان می یابند. تا چندی پیش از دید ایشان سازمان مجاهدین و به ویژه مسعود و مریم رجوی فداکارترین، بهترین و والاترین بودند، اما این امر فقط تا زمانی صادق است که نظر آقای مصدقی، به هر علتی، عوض شود. و، معمولاً این علت، دوری و نزدیکی به ایشان است و بس. بهترین دلیل و مدرک آن، سابقه سیاسی ایشان، زیگزاگ های متوالی، غمزه های شتری برای مسؤولین مجاهدین و غیره، که اتفاقاً به قلم خود ایشان آمده است، می باشد که خواننده می تواند منصفانه خود قضاوت کند.

باید گفت که جناب مصدقی کاملاً اشتباه می کنند. ایشان یا تا به حال در کما به سر می برده اند، و یا خود را به خواب زده اند. این قطار سال هاست که به مقصد رسیده است. اکنون دهه هاست که "حجت بر تمامی اعضا و هواداران "فرقه رجوی" و "شورای ملی مقاومت" " کذائی تمام شده است. و، این قضیه تازه هفته پیش اتفاق نیفتاده است. دقیقاً بر همین اساس "حجت" با شما نیز دهه ها پیش، هنگامی که برای مجاهدین سینه می زدید، تمام شده است.

کسی که زندانی سیاسی ست و یا بوده، دارای هیچ قداست ویژه ای نمی باشد. بل که همین امر، او را ملزم به بسیاری از مسایل می کند که شاید برای دیگران کم تر قابل لمس باشند و به آن به اندازه چنین فردی حساسیت نداشته باشند. برای من هنوز قابل درک نیست که چگونه یک زندانی ی سیاسی سابق از سازمانی به دفاع بر می خیزد که خود زندانی می کند، شکنجه می کند و فعالان سیاسی را می کشد. بالاخره یک فرقی باید بین "ما" و "اسدالله لاجوردی" ها و "کچوی" ها باشد، نه؟ تنها فرقی که بین سازمان مجاهدین و رژیم جمهوری اسلامی ست این است که یکی در قدرت است و دیگری در جست و جوی قدرت. شاید بی خود نیست که احترام همگان برای زندانیان سیاسی سابق در قبل از انقلاب ده ها بار بیش از اکنون می باشد.

اما، متأسفانه، و این متأسفانه را از ته دل می گویم، ایشان نه قادر است، نه می خواهد، و نه می تواند که تاریخ را جور دیگری تصور کند و به طور واقعی ببیند. چرا که آن موقع باید پاسخ دهد که چرا آن زمانی که تمامی کثافت کاری های مجاهدین را می دانست: هم چون قتل اعضا و هواداران ناراضی؛ زندانی و شکنجه مخالفان؛ تحویل دادن ناراضیان به رژیم جمهوری اسلامی؛ هم دستی با دیکتاتورها و کثیف ترین جناح های سیاسی و نظامی سیاسی در جهان و، در یک

کلام نکاتی که به طور اجمالی در بالا آمد، هنوز مجیز آنان را می‌گفت و برای شان سینه چاک می‌داد و به عنوان نماینده آنان جولان می‌داد.

این که آقای مصداقی و سازمان مجاهدین امروز با هم دعوایشان شده است و از هر چیزی حاضر هستند علیه یک دیگر استفاده کنند، مسأله خارق العاده ای نیست. این امر قبلاً هم بارها در این سازمان اتفاق افتاده است. خودشیفتگی و انحصارطلبی مطلق، روش یک مجاهد واقعی است؛ چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن. به نظر می‌رسد که برای این ویژگی‌ها برای همه شان کلاس‌های فوق العاده گذاشته‌اند و همگی در این امر حرفه‌ئی می‌باشند. فقط کافی ست یک نگاه اجمالی به تاریخچه این سازمان، که جناب مصداقی نیز بخشی از آن بوده است، بکنید. اتفاقاً برای من کوچک ترین شکی نیست که هم جناب مصداقی و هم مسعود و مریم رجوی و هم پالگی‌های شان مجاهدین واقعی‌اند. اینان در دنیای سیاست همان قدر با هم فرق دارند که خامنه‌ای و مطهری و گنجی با هم فرق دارند.

جناب مصداقی، علی‌رغم اطلاع از تمامی کثافت کاری‌های سیاسی و غیرسیاسی مجاهدین، در "[گزارش ۹۲](#)" خود، با عنوان سوپر رمانتیک "نگاهی با چشم‌جان"، بعد از نوشتن نزدیک به ۳۹۰ صفحه، که اکثر موارد سیاسی آن، از روی دست سازمان‌های سیاسی چپ و کمونیستی کپی برداری شده است، و آنان در همان هنگام، یعنی نه بعد از بیش از ۳۰ سال از زمان اتفاق، بل که در همان زمان واقعه، این‌ها را گفته‌اند، به جمع بندی نهائی خود، که برای چانه زنی با مسعود رجوی نوشته شده است، با تیتیر "آخرین سخن"، به او چنین می‌گوید؛ با هم بخوانیم:

"... بهار است، به سال نو وارد شده ایم، شما هم نو شوید. کهنگی و انجماد را به دور افکنید. پنجره‌ها را باز کنید اجازه دهید نسیم نو و نوخواهی و نوگرایی به درون مجاهدین راه یابد. این ضرورت زمانه است. خواه ناخواه دوران شما و همه‌ی ما به سر میرسد، پیش از آن که مرگ به اجبار نقطه پایانی بر آن نهد با اراده و انتخاب خوبتان راه جدیدی را پیش پای مجاهدین بکشاید. شما امسال شصت و پنج ساله می‌شوید، خیلی‌ها در این سن در اروپا بازنشسته می‌شوند و ضمن آن که مرحله‌ی جدیدی از زندگی را آغاز می‌کنند نگاهی هم به گذشته می‌کنند.

"فکری برای آینده‌ی مجاهدین کنید. زمینه‌ی تغییر و تحول در مجاهدین را به وجود آورید. کسی جز شما توان این کار را ندارد. خمینی دو ماه قبل از مرگش هنوز به فکر آینده‌ی رژیم بود و به درستی برای حفظ نظامی که با خون و جنایت و شقاوت برپا کرده بود، "پاره‌ی تن اش" آیت الله منتظری را برکنار کرد. شما به جا بود دو دهه قبل طرحی نو در می‌افکنید؛ با که پس از اشغال عراق و فروپاشی ارتش آزادی بخش تغییر و تحول در مجاهدین را به فال نیک می‌گرفتید. هنوز دیر نیست تا فرصت هست دست به کار شوید. نگاهی انتقادی به گذشته و بیان ضعف‌ها و اشتباهات از زبان شما اگرچه باعث تنش غیرقابل تصویری در مجاهدین و نیروهای هوادار شما می‌شود اما این تنها راه برون رفت از مشکلات به نظر می‌رسد. به آن فکر کنید."

"... مجاهدین با آن که پس از ضربات سال ۵۴ تا مرز فروپاشی و انحلال پیش رفته بودند پس از انقلاب ضدسلطنتی به خاطر نام نیکی که داشتند به سرعت به بزرگ‌ترین جریان سیاسی کشور تبدیل شدند. در سی و چهار سال گذشته هیچ نیروی ایرانی به اندازه‌ی مجاهدین فداکاری و از خودگذشتگی نکرده اما نام نیک و شهرتش لکه دار شده است، پیش از آن که دیر شود فکری برای نام و اشتهار مجاهدین کنید تا آینده را از دست ندهید."

آقای مصداقی هم آن موقع اشتباه می کردند و هم امروز. "در سی و چهار سال گذشته" [از سال ۹۳ تا به حال را نیز باید به آن اضافه کرد] مجاهدین هیچ گاه از "نام نیکی" برخوردار نبوده اند. و، دوباره اشتباه می کنند، آن گاه که گزارش می دهند که: "هیچ نیروی ایرانی به اندازه ی مجاهدین فداکاری و از خودگذشتگی نکرده" است.

این شمشیری که آقای مصداقی کشیده اند دو لبه است. در وهله نخست، همان طور که گفته شد، برای اعلام برائت خیلی دیر شده بود، و در وهله دوم، نداشتن "نام نیک و شهرت ... لکه دار شده" تنها متعلق به "فرقه صاحب مرده" مجاهدین نیست و آقای ایرج مصداقی را نیز در بر می گیرد، چرا؟ دقیقاً به خاطر طرفداری بی چون و چرای ایشان از این همه جرم و جنایت سازمان مجاهدین در طی سال های گذشته.

\* \* \* \*

باری.

برویم سر دیگر نکات:

نکته دیگری که به نظر من جالب آمد، این است که اکثر قریب به اتفاق این کپی / بیست های آورده شده، به جز چت های جناب مصداقی با "رها" و یکی دو مورد دیگر، همگی بدون ذکر تاریخ می باشند. ولی، باز هم می توان از آن معدود مواردی که تاریخ دارند حدس زد که جناب آقای مصداقی حداقل از تاریخ ۹ سپتامبر ۲۰۱۴، یعنی حداقل از ۲ سال پیش، از موضوع هم دستی ساواما؛ برادران خدابنده؛ و برادران و خواهران مجاهد برای بیرون راندن و یا کشتن فجیع "رها" و "فراز"، در پروژه همکاری مستقیم و مشترک وزارت اطلاعات و سازمان مجاهدین باخبر بوده است. بی شک اگر منافع فرقه رجوی حکم کند، آنان با هر کسی متحد خواهند شد؛ تاریخچه عمل کرد جناب مصداقی نیز به نظر می رسد که در همین راستاست..

حال، عکس العمل ایشان در رابطه با بلاهائی که برای "رها" و "فراز" اتفاق می افتند، چیست؟ پاسخ عملی جناب مصداقی این است: "عقل سلیم" حکم می کند که صبر کنند که اول همه استخوان های "فراز" شکسته شوند و مورد تجاوز وحشیانه جنسی قرار بگیرد و بعد کشته شود. بعدش تازه صبر کنند که "رها" نیز مورد تجاوز وحشیانه قرار بگیرد و بعد کشته شود. همه این ها باید انجام شود، اجالتاً یک ۴ ماه دیگر نیز صبر کنند، تا مثل جناب مصداقی تشخیص بدهند که "موقعیت مناسب" برای افشای همدستی و زمینه سازی فرقه مجاهدین و وزارت اطلاعات فرار رسیده است.

این "اسناد"، در صورت واقعی بودن، نه تنها سازمان مجاهدین را محکوم می کند، نه تنها وزارت اطلاعات و عواملش را محکوم می کند، بل که درست مثل یک شمشیر دولبه، شما را نیز محکوم می کند.

من خواننده را رجوع می دهم که یک بار دیگر "هدایت" های سیاسی جناب آقای مصداقی را خودش بخواند و قضاوت کند. این یک نمونه از آن ها می باشد که اتفاقاً تاریخ دقیق، ۱۲ نومبر ۲۰۱۵، را دارد:

"رها نفیر: سلام

هستید؟

آقای مصداقی؟

من چشمهام خوب شده و می بینم

عمل کردم

فراز رو انداخته اند در بازداشت

آمدند همه چیزمان را بردند و رفتند

برگه تفتیش منزل هم نداشتند

یک مرد تنومند ریشو و بسیار ورزیده به سه نفر دیگه بودند

تابلو طراحی شما را خرد کردند

من خیلی ترسیده بودم  
یک عالمه بهمون فحش و بد ویراه گفت اون مأمور هیکلی  
فامیلش سیدی بود و دیگری حبالی [اسم واضح نیست] نام داشت  
سیدی خیلی هار و وحشی بود و به من فحش رکبیک داد و فراز را کتک زد  
چه کار کنم؟  
رها جان سلام  
خیلی متاسفم  
به خاطر وضعیت پیش آمده.  
نگران نباش. امیدوارم هر چه زودتر فراز هم آزاد بشه.  
تو این همه بدبختی خیلی خوشحالم که چشم هات می بینه.  
سیدی و همه ی آن هایی که مرتکب این ظلم ها می شوند دیر یا زود نتیجه ی اعمالشان را  
خواهند دید.

ایرج مصداقی: زنده باشی. به امید روزهای بهتر."  
آیا واقعاً واکنش و راه کارهای جناب مصداقی، در صورت واقعی بودن چنین امری، خیلی جالب و منحصربه فرد  
نیست؟ انشاء الله که گربه هست! "فراز هم به زودی آزاد" میشه. "تو هم نگران نباش." این طور که به نظر می رسد  
جناب مصداقی هیچ تلاشی برای هیچ کاری برای "فراز" و "رها" نمی کند و کلاً در زندگی هیچ وقت نگران نیست.  
من می خواهم یک نگرانی برای ایشان به وجود بیاورم: داشتن صدها هوادار و کشته و مرده در ایران به همین سادگی  
ها هم نیست. اگر در حوصله شما نیست، می توانید تقاضای یک "چراغ خاموش" بکنید.  
طرف داره می گوید: آقای عزیز، برادرم را وزارت اطلاعات الان آمد با کتک دستگیر کرد و برد. همه اثاثیه خانه را  
هم بردند. تو که رهبر ما هستی، می گوئی من الان چه کار کنم؟ جواب: "نگران نباش. امیدوارم هر چه زودتر فراز هم  
آزاد بشه."

چرا این جواب؟! یعنی بدتر از این هم می شد به کسی جواب داد که در این موقعیت خطرناک قرار گرفته است؟! نکنه  
به این خاطر است که خود جناب مصداقی نیز به آن ها، "فراز" و "رها"، شک دارد؛ یا این که خودش هم می داند که  
این حرف ها زیاد جدی نیست و؛ یا این آخر و نهایت استعداد "هدایت" و رهبری کردن جناب مصداقی می باشد و بیش  
از این چیزی در چنته ندارد؟! و یا شاید، درست مثل مسعود رجوی و سازمان مجاهدین، مرده و زندانی "فراز" و  
"رها" برایش بیش تر ارزش دارد تا زنده و آزاد آنان.

آیا این همان تاکتیک مجاهدین نیست؟! آیا اگر مسعود رجوی موش مرده هم جای شما بود، کار دیگری می کرد؟! به  
نظر می رسد که تنها مجاهدین نیستند که احتیاج به کشته و مرده برای مطرح کردن خود دارند: فقط در پادگان اشرف  
شعار "ثور! ثور!" [خون! خون!] را نمی دهند. ولی، خوب، خوش بختانه از این بعد جناب مصداقی نیز می تواند به  
ادعاهای گذشته خود، نه تنها داشتن هوادار، بل که داشتن "کشته و مرده" در ایران را هم اضافه کند.  
جناب مصداقی، اگر این سناریو واقعی باشد، این جمله شما در مورد خودتان واقعاً درست است: "هیچ گاه خود را  
شایسته ی محبت هایی که نثارم می شد نمی دانستم."  
حال ببینیم سرنوشت این "نگران نباش. امیدوارم هر چه زودتر فراز هم آزاد بشه." به کجا می رسد:

"رها نفیر:  
سلام  
فراز آزاد شد  
بردیم بیمارستان  
دو پا از زانو و تا بالای زانو شکسته و دست راستش (دست طراحی) از بازو تا مچ شکسته  
شده و  
دنده هاش ضرب دیده و چشم چپش اصلاً نمی بینه در اثر ضربه هایی که خورده  
خودش می گه سیدی برده توی اتاق و تا تونسته عقده هاشو خالی کرده روش

فحش های بسیار رکیکی به شما داده و فراز رو مجبور کرده بوده فحش بده به شما و وقتی فراز

حاضر نشده فحش بده زده دست و پاشو شکسته و تمام ضربه ها رو فقط سیدی زده تمام کاغذ دیواری های خانه ما را دستور داد بکنند لپ تاپ و کامپیوتر هامونو شکسته تحویل دادند گفتن امضا کنید همینطوری بودن از اولش راستی تمام دندانهای جلویی فراز خرده شده عکشم هست بعد لختش کردن و باتوم را یکی از نگهبانان فرو کرده بهش بهش گفتن مجبور کنیم از مدفوع خودت بخوری؟ الان در بیمارستان رازی اهواز بستریه و یک ساعت قبل اومدن گفتن نمی شه اینجا بستری بشید و

کادر پزشکی تهدید شده اند الان با کالبد داغون باید ببرمش هی سرش داد می زده (زیستن یا مرگ؟) و فراز باید جواب می داده اینم از این

رها نفیر:

حالا شما می گی من چه کنم؟"

از متن این طور به نظر می رسد که "رها" از بیمارستان سعی کرده با آقای مصداقی ساعت ۱۲ بعد از ظهر تماس بگیرد. تقریباً سه ساعت و ربع بعد آقای مصداقی جواب داده اند:

"ایرج مصداقی: سلام رها جان

این ها نتیجه اعمالشان را خواهند دید

نگران نباش این روزهای سخت و طاقت فرسا خواهد گذشت"

واقعا آقای مصداقی رهبر قابلی ست. عجب جواب دندان شکنی! قلم من برای توصیف حالم کارآمد نیست و مغزم قفل کرده است. من واقعاً از آقای مصداقی می پرسم: "حالا شما می گی من چه کنم؟"

آقای مصداقی، "رها" نگران چی می تواند نباشد؟

در صورت واقعی بودن، آیا این سناریو یک کمی عجیب نیست؟ چند نفر دیگر را می شناسید و یا شنیده اید که دستگیر شده باشند و بعد در حین شکنجه توسط تنها یک بازجو دو تا پایش از زانو تا بالای زانو را شکسته باشند، دست راست را از بازو تا مچ شکسته باشند، تمام دندان های جلو او را شکسته باشند، به او یک بطری فرو کرده باشند، چشم چپش در اثر ضربات وارده نابینا شده باشد؛ و بعد با خواهرش تماس بگیرند و بگویند برادرت آزاد است، بیا ببرش. آیا شما هم در این تضادی نمی بینید که "سیدی" نگران شکستن کامپیوتر و لپ تاپ آنان می باشد و "فراز" و "رها" را مجبور می کند که امضاء کنند که: "لپ تاپ و کامپیوتر هامونو شکسته تحویل دادند ... گفتن امضا کنید همینطوری بودن از اولش"؛ اما، همین "سیدی" هیچ نگرانی ندارد که "فراز" را "شکسته" تحویل خواهرش بدهد.

از کپی / پیست ها به نظر می رسد که "فراز" به مدت ۴ روز، از ۱۳ نومبر تا ۱۷ نومبر ۲۰۱۵، دستگیر شده و در بازداشت بوده، و سپس با جسم کاملاً خرد شده آزاد شده است. لپ تاپ و کامپیوترها و "فراز" را هم شکسته تحویل داده اند. ولی باز این جا یک نکته کاملاً برای من گنگ است: "تمام کاغذ دیواری های خانه ما را دستور داد بکنند". یعنی چه؟ باز به عقل جور در نمی آید. تنها سناریویی که به عقل من می رسد این است که "فراز" را کسی "آزاد" نکرده که به بیمارستان ببرندش، برش گردانده اند به خانه. وگرنه، از زندان که نمی شود کاغذ دیواری خانه مردم را کند!

هیچ بخش این داستان با بخش دیگرش جور در نمی آید.

باری!

برگردیم سر داستان:

در وهله نخست، تو گونی هم نمی شود چنین کسی را، با این حد از جراحات، جائی برد. حتی با آمبولانس هم بردن چنین کسی مستلزم داشتن پارامدیک و خدمه بسیار ماهر می باشد. من قبلاً شنیده ام که کسی را به قصد کشت بزنند و بعد ببندازندش توی بیابان یا وسط یک خیابان و یا چیزی شبیه به این، ولی آزادی از زندان به این شکل را تا به حال نشنیده ام. خوب حتماً ایراد از من است.

قضیه به این جا ختم نمی شود. "رها" او را، از یک جائی که فعلاً صرف نمی کند به آن برداریم، به بیمارستان می برد. "فراز" با تمامی این تفصیلات می تواند حرف بزند و قضیه دستگیری و وقایع بازجویی را برای "رها" تعریف کند. تعریف های "فراز" از جناب مصداقی واقعاً خواندنی است. ولی باز آخرش معلوم نمی شود که از بیمارستان که بیرون شان می کنند، به کجا می روند. با شدت جراحات توضیح داده شده، آیا "رها" ناپستی "فراز" را، حتماً و به ناچار، به یک بیمارستان دیگر در یک شهر دیگر می برد؟

فکر کنم به اندازه کافی در مورد "فراز" گیج شده ایم. فعلاً آن را به کناری می گذاریم و می رویم سراغ سرنوشت "رها".

چیزی که کپی / پیست بعدی به معلومات ما اضافه می کند این است که: دو روز بعد، یعنی ۱۹ نومبر ۲۰۱۵، "رها"، که جناب آقای مصداقی را "دایی" خطاب می کند، حتماً به یاد دایی عضو گروه فرقانش که اعدام شده است، با ایشان تماس می گیرد. و، می گوید که: دیروز، ۱۸ نومبر ۲۰۱۵، "سیدی"، همان کسی که "فراز" را شکنجه کرده است، ساعت ۲ نصف شب با زور وارد خانه "رها" شده است و او تنها بوده است. سرنوشت "فراز" کماکان نامعلوم است. اول یک سیلی محکم به او می زند. بقیه داستان را زبان خودشان بشنویم:

ایرج مصداقی: چی گفت؟  
رها نفیر: گفت می خوام بهت یک امکانی بدم  
ایرج مصداقی: چه امکانی  
رها نفیر: خیره شده بود بهم  
ایرج مصداقی: می گفت روسری تو بردار راحت باش  
رها نفیر: بعد از این که اون بلا را به سر فراز آورده؟  
ایرج مصداقی: بعد با شیطنت گفت  
رها نفیر: بله  
ایرج مصداقی: گفت بهم بگو دوستت دارم  
رها نفیر: چشمات یه جوروی بود  
ایرج مصداقی: دست که بهت نزد؟  
رها نفیر: گفت اگه سرمو بذاری رو سینه ات بهم بگی دوستت دارم دیگه با فراز کاری ندارم  
دست نزد  
ایرج مصداقی: ولی میل را کثیف کرد  
رها نفیر: من چسبیده بودم تو دیوار  
ایرج مصداقی: چطور می میل را کثیف کرد  
رها نفیر: از ترس داشتم می مردم  
ایرج مصداقی: می فهمم حق داشتی  
رها نفیر: متوجه نشدید چطور؟  
ایرج مصداقی: چرا حالا متوجه شدم  
رها نفیر: خودشو ارضاء کرد  
ایرج مصداقی: لحنش خیلی وحشتناک بود  
رها نفیر: این ها بیمارن. ببین چه کسانی شدن داعیه دار اسلام  
رها نفیر: گفت بیا زن من بشو  
ایرج مصداقی: بعد تا صبح موند  
رها نفیر: تو چه کار کردی؟



رها نفیر: رفت داخل حمام غسل کرد  
من هم تو اتاق در را قفل کردم

رها نفیر: بعد دست خط گذاشت و رفت  
برای من یکی که این سناریو قابل هضم نیست. بازجوی اطلاعات با زور آمده خانه، کتک زده، تهدید کرده، با "شیطننت" حرف زده، خودش را روی میل ارضا کرده، بعدش گرفته تخت خوابیده تا صبح، بعدش بلند شده، غسل کرده، دست خط گذاشته، رفته. این دست خط که "سیدی" برای گذاشتن آن به خانه "رها" رفته است معلوم نیست چیست. در کنار آن، برای من باورش سخت است که کسی که مورد این چنین رفتار وحشیانه ای قرار گرفته است این گونه آن را توصیف کند: "بعد با شیطننت گفت ... بله ... گفت بهم بگو دوستت دارم ... چشماش به جوری بود".  
"رها" این "دایی" را خیلی خوب آمده، ولی بیش تر فکر می کنم که باید جناب مصداقی را این چنین خطاب می کرد:  
"دایی جان ناپلئون".

باری!

بر فرض صحت کامل سناریو، سؤال جناب مصداقی، هنگامی که غیرتی شده اند، برای من جالب است: "دست که بهت نزد؟" این مورد و "چطوری میل را کثیف کرد" تنها مواردی هستند که ایشان به آن واکنش نشان می دهند. خوب، حالا مثلاً اگر جواب "رها" به پرسش اولی مثبت بود شما جز "نگران نباش" چیز دیگری برای گفتن به او داشتید؟  
این سناریو اشکالات فراوان دیگری نیز دارد که بیش از این حوصله بررسی آن را ندارم. مثلاً در همین تکست چت روز ۱۹ نومبر ۲۰۱۵ ناگهان سر و کله "فراز" دوباره پیدا می شود، در همان خانه. اصلاً معلوم نیست چه خبر است. ما فکر می کردیم "فراز" به شدت مجروح شده و باید در یک بیمارستانی باشد، ولی این طور که پیداست کنار دست "رها" نشسته و از بزرگی و خوبی آقای مصداقی و شدت ضعف و ترس وزارت اطلاعاتی ها از ایشان تعریف و تمجید می کند! به حق چیزهای نشنیده!

\* \* \* \*

ادامه دارد

لندن - ۱۱ اکتوبر ۲۰۱۶